

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به حدیث لا ضرر و لا ضرار ابتدائاً متعرض مصادر حدیث در بین اهل سنت شدیم. آخرین روایتی را که نقل کردیم از کتاب عبد الرزاق نقل کرده بودند به سند خودش از امام باقر سلام الله علیه.

لکن این قصه ای که اینجا آمده است به اصطلاحشان ابو جعفر غیر از این قصه معروف سمره است. این داستانی است راجع به شخصی که می گوید در یک درختی شریک بودیم با یک کسی گفتم یا رسول الله اشققها بینی و بینه. حضرت فرمود لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام یتقاومان فیها. هر دو قیمت می گذارند. خب اینجا انتقال امر از عین به قیمت است. یعنی به جای اینکه در عین تصرف شود چون موجب ضرر می شود که یک درخت سالم که در زمین کاشته شود انسان نصفش کند از بین می رود و تبدیل به هیزم می شود این درخت. حضرت فرمودند با اینکه عین درخت موجود است رجوع به قیمت می شود. عادتاً رجوع به قیمت در جایی است که تلف شده باشد. اما هنوز تلف نشده است و سرحال است تبدیل به قیمت نمی شود الا به یک تصرفی. نکته ای که در این حدیث مبارک محل تأمل است توجه است نه تأمل. نکته اش این است که اولاً این حدیث را اهل سنت از امام باقر نقل کرده اند که ما هم داریم چند حدیث در لا ضرر از امام باقر. لکن در متونی که ما داریم از ائمه علیهم السلام تماماً لا ضرر و لا ضرار است. فی الاسلام ندارد. اینجا کلمه فی الاسلام دارد. خیلی عجیب است. اهل سنت از امام باقر نقل کرده اند.

س: بله ابو جعفر هم در اطلاق ایشان و از امام باقر نقل می کنند لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام لکن ما نداریم. با اینکه چند نقل از امام باقر داریم حالا می خوانیم انشاء الله امروز. لکن این از احادیثی است که تطبیق شده است یعنی احادیث اهل سنت معظمشان به استثنای همان حدیث ابو لبابه قصه ندارد به اصطلاح. تطبیق نشده است. این یکی تطبیق شده است. در آن حدیث هم که تطبیق شده است آن هم فی الاسلام دارد اما از طریق اصحاب ما نیست. ائمه ما نیست. این یکی خیلی جالب توجه است که از امام باقر سلام الله علیه آن وقت هم لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام دارد. خیلی جای تعجب است. این متن را. داریم این حدیث خود این قصه را ما نداریم. خود این قصه که یک درخت خرما را گفته است نصفه کنید بین من و آن شخص این هم ما نداریم. این هم اهل سنت اینجا نقل کرده اند. این هم ما

نداریم. ما قصه سمره داریم که باز آنها قصه سمره را باز از امام باقر نقل کرده اند در آن اصلاً کلاً لا ضرر ندارد که انشاء الله متون قصه سمره را هم می خوانیم.

کیف ما کان این یک نکته. نکته دیگر این است که در اینجا ما دیروز دو احتمال عرض کردیم یواش یواش چون می خواهیم آشنا هم بشویم با مدلول حدیث باید یواش یواش راه را باز کنیم گفتیم این حدیث ممکن است ناظر باشد در مقام اجرا یعنی حاکم در اجرای امور در جامعه دستش باز باشد هر جایی که موجب ضرر به دیگران شد جلویش را بگیرد ولو خلاف تصرفات اولیه است.

نکته دوم اینکه برگردد به تشریع نه به اجرا. اصولاً احکام شرعی مقید به ضرر باشد. این هم باز دو جور در هر دو جور تصویر می شود. خوب دقت کنید. یک دفعه تصویر به این می شود که بگوید ضرر نیست. فقط در این حد. مثلاً در باب احتکار در روایت دارد که کسی که طعام را احتکار کرده بود پیغمبر فرمودند که بگویند که طعام را بیاورد بیرون و بفروشد. بعد به رسول الله عرض کردند خب قیمت بگذارید مثلاً گندم را کیلویی اینقدر. حضرت فرمودند من قیمت نمی گذارم. تسعیر به دست خدا است. من قیمت نمی گذارم فقط اجبار می شود که بفروشد. یعنی یک دفعه در لا ضرر در این حد از آن تصرف می کنید. مثلاً به طرف می گویند که آقا شما منشأ ضرر شدید ضررت را بردار. حالا به هر نحوی که خواست. حکومت و ادارش کند که آن ضرر را بردارد. این یک نحوه تصویر اینکه الآن بیشتر در ذهن اصولیین متأخر شیعه آمده است که لا ضرر مفادش نفی است. مفادش نفی ضرر است. همچنین در باب اوفوا بالعقود. اگر کسی عقدی را انجام داد و موجب غبن یا ضرر این آقا شد بگوییم اوفوا بالعقود واجب نیست اما چه کار کند آن جهتش را ما نمی گوییم. فقط این جهت می گوییم که اوفوا بالعقود واجب نیست. یعنی به عبارت آخری چه در مقام اجرا چه در مقام تشریع فقط نفی مراد باشد. ضرر نباید بزند. مثل ظاهر آیه مبارکه. مثلاً والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین تا و لا تضار والده بولدها. ضرر نزنند. حالا چطوری چه کار کند آیه ساکت است. و لا تضار والده بولدها. تضاراً خوانده شد تضاراً هم خوانده شد. این بگوییم مرادش نفی است. این احتمال اول که طبعاً دو تا شد هم در اجرا هم در تشریع.

لکن آنچه که در کتب اهل سنت مطرح است. ما هم مطرح کردیم در بحث لا ضرر می گوییم آخرهای بحث آورده اند ما از همین اول گفتیم بگوییم و آن مفادش این است که مفاد لا ضرر فقط این نیست که نفی شود. مفادش تدارک ضرر است. مفاد لا ضرر چه در مقام اجرا چه در مقام تشریع مراد این است که شما کاری کنید که آن ضرر پیدا نشود و یک حلی برایش پیدا کنید. خوب دقت کنید. به حیث اینکه این را وظیفه دینی این کلمه فی الاسلام را می خواستم شرح دهم برای همین. در اسلام این طور است. اسلام نه فقط می گوید که ضرر

نیست. ضرر باید تدارک شود کاری شود که این ضرر از بین برود. و این حکم الهی است. این فی الاسلام بر این اضافه شده است. ولذا من عرض کردم در متون اهل سنت غالبا این قاعده به این عنوان آمده است الضرر یزال. ضرر باید از بین برود. نه اینکه لا ضرر. الضرر یزال. آن روزهای اول هم عرض کردم بعضی از این کتب دیدم مال ابازی ها مال عمان قواعد کلی دارد خیلی مفصل بحث کرده اند اما چون ملا نیست خیلی پرت و پلا دارد.

آنجا نقل می کند که فلان اقا گفته است فرقی نمی کند الضرر یزال با لا ضرر یکی است. ملتفت نشده است. لا ضرر مفادش نفی است. الضرر یزال مفادش اثبات است. آن دو تا با هم خیلی فرق می کنند. آنچه که الآن در میان اهل سنت است بیشتر قاعده، آن که به صورت قاعده در آمده است. شاید تعجب کنید چرا لا ضرر نمی گوید حالا ما ها مثلا لا ضرر می گویم. آنها نکته اش این است که از لا ضرر الضرر یزال در می آید. مثلا اگر مریض است و وضو برای او ضرر دارد نمی تواند وضو بگیرد. به او نم یگویند که تو لازم نیست وضو بگیری. به او می گویند که تو لازم است تیمم کنی. حکم اسلام این است که تیمم بگیری. الضرر یزال معنایش این است. نه فقط بگویم شما ضرر محکوم است. نه یک چیزی را تدارک کنیم ما به جایش حکم دیگری قرار دهیم که آن حکم دیگر خواهی نخواهی ضرر را از بین می برد. الضرر یزال. ازاله کنیم آن ضرر را. برداریم. با یک جعل. مثلا بگویم شما که نمی توانی وضو بگیری باید تیمم کنی و اسلام است حکم اسلام است. خوب دقت کنید. این چون دقت نشده است در کلمات حکم اسلام این است که باید تیمم کنی. به حیث اینکه اگر تیمم نکرد و وضو گرفت باطل است. بگوید خيله خب شما گفتید لا ضرر. من آمدم ضرر را تحمل کردم. سرما خوردم مریض شدم افتادم دوروز هم افتادم. بهر حال وضو گرفتم ولو برای من ضرر هم بود.

مفاد این لا ضرر فقط نفی نیست. لذا اهل سنت عبارت را در مباحث قواعد فقهیه شان عوض کرده اند. به عنوان الضرر یزال. با اینکه ظاهر حدیث مبارک متنی این طور است. لا ضرر و لا ضرار. آن وقت این را با فی الاسلام، روشن شد؟ با آن فی الاسلام اضافه کرده اند به حیث اینکه آن بشود حکم الهی. مراد از اضافه کلمه فی الاسلام این است. یعنی حکم الهی تو این است که تو باید تیمم کنی تا ازاله ضرر شود. که اگر تحمل ضرر کرد و وضو گرفت وضویش باطل باشد. طهارت برای او حاصل نمی شود. وضوی او باطل است. چرا؟ چون با الضرر یزال اثبات وجوب تیمم می کند. یا مثلا اگر گفت اوفوا بالعقود. اگر مغموم شدی این ضرر باید برداشته شود. به جعل خیار. حالا اگر طرف خودش خواست مسئله و الا مثلا طرف بگوید من یک کاری می کنم مثلا مابه التفاوت به او می دهم. نمی شود نه. آن که بخواهد بگوید لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام، آن لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام آن مفادش این است که یا در مقام اجرا یا در مقام تشریع، مقام اجرا حاکم مقام تشریع فقیه. در مقام اجرا به حاکم بر می گردد در مقام تشریع به فقیه. فقیه از اسلام دقت می کنید از اسلام این را در می آورد.

این حکم اسلامی است. که شما باید وضو نگیری و باید تیمم کنی. به حیثی که اگر تیمم نکرد و با مشقت و با تحمل ضرر مرض وضو گرفت وضویش باطل است.

اما اگر بگویم لا ضرر فقط نفی است. تو وضو نگیر. حالا اگر وضو گرفت. به خاطر ضرر نگیر و گرفت. بالأخره اطلاق فاغسلوا وجوهکم حاکم است وضوی او درست است. البته کار بدی کرده است. چون باید به خودش ضرر نمی زد. اما وضویش درست است. اما این تصور می گوید نه. و کذلک در اوفوا بالعقود. می گوید من وفای به عقد نمی کنم وقتی ضرر داشت غبن داشت. تفاوتش زیاد بود. این می گوید نه تو بخواهی یا نخواهی شارع جعل خیار کرده است. مفاد لا ضرر این نیست که فقط اوفوا برداشته شود. مفاد لا ضرر این است که در موارد اوفوا بالعقود شارع جعل خیار می کند که حقی است قرار می دهد به نام ملک سلطنت فسخ العقد. یا ملک فسخ العقد. قدرت بر فسخ عقد دارد. یا مثلاً در آن قضیه ای که نقل کردیم مثلاً در کتاب موطع مالک گفت این زمین آب می خواهد اگر طرف قبول نکرد و گفت من نمی گذارم در زمین من، آنجا حاکم را زندان بندازد. یعنی این حکم باید اجرا شود. یعنی اگر طرف هم مقاومت کرد طرف را به زندان می اندازند تا این حکم اجرا شود.

الضرر یزال یعنی ضرر این زمین پهلوی که قصه اش را نقل کردم برایتان، این باید برداشته شود. حاکم باید اذیک روشی انجام دهد که این حکم چون اسلام است. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. سرّ اینکه کلمه فی الاسلام، دقت کنید مثلاً در همین روایت خوب دقت کنید می گوید گفت ما دو تا مالک این درخت خرما هستیم نصفش کن. پیغمبر گفت نه. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. بعد فرمود یتقاولان. حکم قرار داد. به عین دیگر نباید دست زد. بروید روی قیمت. با اینکه قاعده شان این است که رفتن به قیمت جایی است که عین ممکن نباشد. معدوم باشد. اینجا عین موجود است.

چون منشأ ضرر می شود لذا می گوید اگر طرفین قبول کردند می گوید نه اصلاً وظیفه شما این است. شما حق ندارید این درخت را نصف کنید. ولو بگویید ما مالک درخت هستیم. خب بیخود. نباید این درخت از بین برود. شما دیگر به درخت کار نداشته باشیم. دقت کنید این با لا ضرر و لا ضرار اثبات حکم کرد. این مهم است. یعنی یک راهی را انجام داد برای اینکه آن ضرر ازاله شود. الضرر یزال. فرمود لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام لکن مفاد جدی نمی دانم دقت می فرمایید مفاد جدی این که اهل سنت این قاعده را عوض کنند این نیست که تعبی رباشد. هیچ فرقی نمی کند با لا ضرر یک مفاد دارد الضرر یزال مفاد دیگری دارد.

س: تصویر کرده اند یا استنباط حضرتعالی است؟

ج: تصویر کرده اند. ما هم داریم نه اینکه نداریم. در تنبیهات لا ضرر آورده اند که مراد ضرر غیرمتدارک است. آن ضرر غیر متدارک همین است که من دارم می گویم. آنجایی آید بعد از مثلا دوسه هفته برسیم به آنجا یا بیشتر. الآن دارم می گویم. و آن نیست که مثلا ضرر غیر متدارک. تصویر دارند ال ضرر یزال که تصویر دارند.

س: این معنایی که حضرت عالی دارید می فرماید

ج: معنایش همین است. یا شفعه یا خیار جعل است.

س: نحوه تدارک را شارع باید جعل کند؟

ج: آهان می ماند نحوه تدارک. آنجایی که مثلا بر می گردد به جارا حاکم معین می کند جایی که بر می گردد به فقیه، فقیه با ملاحظه شواهد.

س: وقتی شارع چیزی قرار نداده است با شواهد چطوری؟

ج: مثلا در جایی که اوفوا بالعقود است یا شفعه است یا خیار است با این قرائنی که دارد مطرح می کند

س: مثلا خیار غبن می شود

ج: اصلا ما روایت خیار غبن نداریم. چون خیار غبن حق است و لذا قابل ارث است. لا ضرر که ارث درست نمی کند. فوqش لا ضرر می گوید اوفوا بالعقود لازم نیست. اینکه می گویند حق و آثار دارد و ملک درست می شود اینها همه اش با قاعده درست می کنند. با الضرر یزال. حالا اینکه می فرمایید می گویم چون شأن فقیه هم هست مراجعه به کلمات شود. چون بعضی از عبارات دیدم حالا نمی خواهم اسم ببرم.

پس ما یک لا ضرر داریم یک الضرر یزال داریم. بله دلیلشان برای الضرر یزال لا ضرر است. لکن آنها عنوانی که آورده اند قاعده لا ضرر نیست. قاعده الضرر یزال. یک قاعده فرعی هم دارد. لا یزال الضرر بالضرر. الضرر لا یزال بالضرر. بخواهد یک ضرری از کسی بردارد به ضرر کسی دیگر بزند. این هم دارند جزء قواعدشان.

پس بنابراین خوب دقت کنید مثلا همین مثال. حضرت در این حدیث گفتم ما خودمان این حدیث را نداریم از امام باقر. قال علیه السلام لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام یتقاومان فیها. بعد از اینکه فرمود لا ضرر و لا ضرار با کلمه فی الاسلام حضرت فرمود بر می گردد

اینجا به قیمت. این به معنای الضرر یزال است. یعنی حق ندارند روی عین حساب کنند. باید بروند روی قیمت. اما اگر لا ضرر بود فقط خب قبول داریم ما ضرر را خودمان قبول کردیم. فرض کنید درخت را نصفه می کنیم قیمتش هم صد برابر می آید پایین. یک صدم می شود. قیمت یک درخت زنده با هیزم فرقی خیلی زیاد است. لکن نه این معلوم می شود که اصلاً جای رجوع به عین نیست حتماً باید رجوع به قیمت کنیم. حالا این رجوع به قیمت همین طور که دیروز توضیح دادم ممکن است شأن فقیه باشد یا حاکم باشد. ممکن است مسئله تشریعی باشد ممکن است مسئله اجرایی باشد. این روایتی بود که ما دیروز خواندیم و عرض کردیم در روایات ما نیامده است. نه خود قصه اش آمده است در روایتی که ما الآن داریم. اصلاً لا ضرر و لا ضرار در متون ما کلاً نیامده است. در متون حدیثی شیعه هیچ کدام نیامده است. آن که آمده است متفرقات است. متون حدیثی شیعه نیست.

س:

ج: خب دیگر چون حق است یک اصطلاحی دارند که حق ما جعل لصالح الشخص. خودش می تواند جابه جا کند. حتی بعد از عقد هم آن را چیز کند.

س:

ج: ببینید اگر مستند لا ضرر باشد اگر برگردانیم به مقام اجرا اگر برگردانیم به مقام تشریع، نمی آید بگوید باطل است عقد. می گوید حق فسخ داری. سلطنت فسخ العبد. یا ملک فسخ العبد. چون حق است حق طبیعتش این است. طبیعت حق این است که بجعل لصالح الشخص. شخص می تواند اعمال نکند. عرض کنیم که از روایات،

خب یواش یواش وارد روایت خودمان شویم. در روایات ما هم به خلاف روایت عامه بیشترش با تطبیق آمده است. با قصه آمده است. در روایات عامه که خواندیم خدمتتان با تطبیق نیامده است جز همین چند تا قضایی که مال عباد بود. آن هم معلوم نیست مال تطبیق اشد. قضاهای متفرقه ای است پشت سر هم آمده است و یکی هم قصه ابولبابه بود که تطبیق آمده است. آنجا هم در آن فی الاسلام آمده است. یکی هم قصه ای که از امام باقر نقل کرده اند آن هم فی الاسلام دارد و آن هم الضرر یزال است. یعنی پیغمبر امر می فرماید به قیمت. از اینجا وارد روایت ما شویم. در روایت ما به عکس روایت آنها بیشترین قسمتش تطبیق است. قصه است. یکی از آنها قصه سمره بن جندب است. حالا قصه سمره را یک مقداری وارد بحثش می شویم به متون مختلفش می خوانیم.

یک متنش در کتاب کافی در این جلد ۵ در کتاب المعیشه اینجا آمده است. در این کتاب یک بابی قرار داده است باب ضرار. اصلا عنوان باب را مرحوم کلینی با الضرار قرار داده است. لطیف هم هست بعد توضیحاتش را عرض می کنم. در باب ضرار یک شماره حدیثی که دارد اینجا هشت تا حدیث آورده است. شماره دو آن، قصه سمره است با یک سند و یک مصدر شماره هشت هم همین طور. سند دیگری دارد. اینجا خبر مقارنش خیلی خوب است. در این باب حدیث شماره ۲ به زراره منتهی می شود. عن ابی جعفر علیه السلام آن یکی هم به ضراره منتهی می شود عن ابی جعفر. لکن در یکیش عبد الله بن بکیر از ضراره است یکیش عبد الله بن مسکان عن زراره. عبد الله بن بکیر عرض کردم کرار ایشان پسر برادر مرحوم زراره است. چون بکیر برادر زراره است. می گویند پدرش ده تا دوازده تا هشت تا بچه داشته است. چند تا آن از بزرگان و اجلا شیعه هستند. یکیش همین هبان است یکیش بکیر است یکیش زراره است الی آخر. پس در اینجا عبد الله بن بکیر از عموی خودش نقل کرده است. روایت عبد الله بن بکیر در کتاب مرحوم کلینی یک بار آمده است و البته اصحاب به عنوان موثق روی آن حساب هم کرده اند و قبول هم می کنند. چون خود عبد الله بن بکیر فطحی است از او تعبیر موثق شده است.

مرحوم شیخ کلینی این حدیث را نقل می کند به این عنوان، عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد. این احمد برقی. یا به اصطلاح همیشگی بنده برقی پسر. اسمش احمد است. و توضیحا عرض کردیم که کتاب های احمد برقی با چند نسخه در اختیار کلینی بود. به نظرم چهار تا باشد. الآن در ذهنم چهار تا است. احمد اشعری ۵ تا این ۴ تا. خبر در آن افرادی دارند که محل کلام است توثیقی ندارند. و کرارا عرض کردیم وقتی می گوید عده من اصحابنا حسب قاعده این طور است که ایشان می خواهد بگوید این روایت در جمیع نسخه که من دارم وجود داشته است. در چهار نسخه. عده ای از آقایان دیده ام که نوشته اند که اسم نمی برم. یک نوع تفنن از مرحوم کلینی چون گاهی مثلا می گوید عده من اصحابنا گاهی یک نفر را اسم می برد مثل علی بن محمد. گاهی دو نفر را اسم می برد از آن چهار نفر. می گویند یک نوع تفننی است از آن مرحوم کلینی به کار می برد. ما که به ذهنمان نمی آید تفنن باشد. این اقا شوخی فرموده اند.

عرض کنم که ظاهر عبارتش این طور است. اگر گفت عده من اصحابنا یعنی در همه نسخه. نسخ برقی وجود داشته است. اگر یکی را اسم برد مثلا گفت علی بن محمد یعنی در نسخه ایشان است در بقیه نسخه نیست. ظاهرش این طور است. حمل عبارت بر تفنن که خلاف طریق عقلا است. این دیگر خیلی دور از آبادی است.

علی ای حال عده من اصحابنا مراد ایشان در نسخ مختلف کتاب برقی. حالا آیا در محاسن بوده است کتاب دیگری بوده است. چون محاسن که ندارد. کتاب دیگری از برقی بوده است البته محاسن برقی یک مشکل دارد زید فیه و نقص. چون از محاسن نیست خیلی بررسی

نمی‌کنیم. عن أبيه که برقی پدر باشد. محمد بن خالد. البته ایشان نجاشی نوشته است کان ضعیفا فی الحدیث درباره ایشان و توضیحاتش را عرض کردیم اگر بنویسد ضعیف این تضعیف است اما ضعیف فی الحدیث تضعیف نیست. کان ضعیفا فی الحدیث چون منسوب به مرحوم ابن غزائری این است که یروی عن مراسیل و یعتمد المراسیل و یروی عن ضعفا، احتمال داده است مراد از ضعیف فی الحدیث این باشد. مبانی حدیثی اش ضعیف است. همین هم درست است. یکی از مبانی نقل روایت مراسیل است. یکی از مبانی نقل از ضعفا است. اینها مبانی ای بوده است که خب بزرگان هم داشته اند. الآن هم داریم در حوزه های ما هم. ممکن است مرجع باشد به یک حدیث که وضاع است می گویند ما قبول داریم عمل کرده اند اصحاب. این همیشه بوده است. چیزی نیست که به قول قدیمی ها شاخ و دم داشته باشد. چیزی نیست که شاخ و دم داشته باشد. این متعارف است. الآن هم بوده است سابق هم بوده است. بحث خبر و علم منقول ما در طول تاریخ بشر همیشه گرفتاری داشته است. این طور نیست که نداشته باشد. علی ای حال عرض کردیم مبانی حدیثی البته اینها ضعیف فی الحدیث رازده اند به این دو تا، روایت مراسیل و نقل از ضعفا لکن ما توضیحاتش را عرض کردیم اعم از اینها است. مجموعه مبانی ای که در حدیث بوده است. مثلا به نحو وجاده نقل می کرده است. به نظرش اشکار نداشته است. می گفته اگر وجاده هم نقل کنیم اشکال ندارد. مثلا بگوئیم به نحو وجاده عن عبد الله بن بکیر. کتاب عبد الله پیشش بوده است خود عبد الله اجازه نگرفته اند. این هم چون عده ای قائل داشتیم هم در میان شیعه هم در میان سنی ها. در میان شیعه بیشتر در میان سنی ها کمتر.

این هم ضعف فی الحدیث است. مثلا فرض کنید اختلاف نسخه. خیلی ها اعتنا به اختلاف نسخه ندارند. دیگر بقیه اش را خودتان حساب کنید. خیلی اعتنا به اختلاف نسخه و کم و زیاد نسخه ندارد. الآن هم هستند علمای ما فرض کنید همین حدیث عبد الله بن بکیر در کتاب کافی آمده است در کتاب فقیه هم آمده است. حدش یا هر دورا آورده اند یا گفته اند مع اختلاف یا نحوه یا مثله. این همیشه بوده است. چیز تازه ای نیست. ما اعتقادمان این است که اینها باید دقت شود متن دقت شود نسخه شناسی شود اضافه بر اینکه راوی نیست. و این روایت را قبول کرده اند البته مرحوم شیخ هم ایشان توثیق کرده است ثقة گفته است. لذا جمع کرده اند به اینکه ایشان ثقة است لکن ضعیف فی الحدیث. مبانی حدیث شناسی اش کمی ضعیف است.

حالا این ضعف مبانی حدیث شناسی تا کجای می کشد بحث دیگری است. آن که در کتاب های رجال نگاه کردم امروز هم نگاه کردم صبح نگاه کردم بیشتر به همان عبارت ابن غزائری زده اند که یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل. به این زده اند. لکن در ذهن ما عبد الله بن بکیر مشکلاتش بیش از این محمد بن خالد مشکلاتش بیش از این حد است. چون بنا نداریم خیلی در اصول لا اقل در رجال وارد نشویم اینها را می گذاریم در محل خودش. مشکلات ایشان حق با نجاشی است ضعف حدیث ایشان لکن بیش از این مقدار است. این

دو جهتی که ذکر شد. در خصوص این حدیث هم البته اصحاب عرض می کنند تصریح کرده اند که ایشان ثقة است و عبد الله بن بکیر هم که توثیق شده است. از اجلا قرار داده شده است. لذا حدیث را معتبر می دانند. لکن خود شخصا هنوز شبهه دارند که برقی پدر از عبد الله نقل کرده باشند. خیلی شبهه دارند. عبد الله جزء اصحاب امام صادق است. یک روایتی هم هست عن ابی جعفر فکر نمی کنم درست باشد. از اما باقر چون قطعا با تعبیر امام صادق نمی خواند. با آن تعبیری که معروف در کتاب کشی آمده است که احداث و اصحاب ابی عبد الله. اینها بچه ها، جوان های اصحاب ابی عبد الله بوده اند. خیلی بعید است که ایشان از امام باقر نقل کرده باشد و لکن در اصحاب مسند جعفر هم ایشان ننوشته اند. با اینکه درک کرده است ایشان نمی دانم حالا حدیث نقل کرده است چه بوده است و الا قاعدتا باید درک کرده باشد. الآن به ذهن من می آید مجموعا هم که الآن ما داریم تا این جایی که اجمالا من نگاه کردم آقایان اگر نگاه کنند دستگاه ها را مجموعه ای که من تا به حال هفت هشت روایت است در آن محمد بن خالد عن عبد الله بن بکیر. البته محمد بن خالد به عناوین مختلف وارد شده است. هم محمد بن خالد هم محمد بن خالد برقی. هم برقی تنها. هم ابو عبد الله. ابو عبد الله برقی الی آخر. عده ای هم به عنوان آبی. پدر آن برقی.

س: کافی دوسه بار نقل کرده است

ج: می گویم کم است. مجموعش هفت هشت تا شما می فرمایید دوسه تا.

فکر می کنم نگاه کنید شاید واسطه باشد. احتمال دارد مثلا ابن فضالی کسی واسطه باشد. فکر نمی کنم البته ظاهرش این است که محمد بن خالد اهل کوفه بوده است بعد قم آمده است. شاید بچه بوده است اجازه گرفته است. بهر حال فعلا من وثوقی ندارم به خلاف اینکه حتی حضرت استاد آقای سیستانی نوشته است که سند تام است. به نظر من تام نیست. به ذهن من که اشکال دارد. خیلی هم نمی توانیم جزمی بگوییم باطل است. به ارتکاز من می خورد باشم الرجالی که دارم فیه نظرم یک کسی در این وسط افتاده است. یا همان نکته ای را که من عرض کردم احتمالا ایشان کتاب را به نحو وجاده آورده ات. گفتم چون نمی خواهم خیلی وارد شوم دو کلمه می گویم بقیه اش را خودتان پی گیری کنید. احتمال ای که که من می دهم ضعف حدیث ایشان بیشتر به خاطر خلط اجازه با وجاده و تحدیث و سماء و قرائت است. احتمال قوی می دهم که چون ایشان کوفه بوده است و عبد الله بن بکیر هم کوفه بوده است و نجاشی می گوید له کتاب کثیر الروایه. اولاً از عبارت نجاشی و شیخ که له کتاب اسم هم نمی برند. عرض کردیم مرادشان از کتاب ظاهرا مراد مکتوب است. نه کتاب مصطلحی که الآن ما داریم.

بعباره آخری هدفشان این بوده است که عبد الله بن بکیر احادیثش را نوشته بوده است. نوشته اش را به شاگردان داده است. مثلاً به حسن بن علی بن فضال پدر. و این عرض کردم ظرافتی هست که در کار حدیث شیعه هست و سنی ها ندارند. مثلاً همین حدیث مثلاً امام باقر گفته اند به زراره فرموده اند کلام صدور شفاهی است. زراره هم اگر هم نوشته داشته است نوشته اش را به عبد الله نداده است. زراره همین طوری برای عبد الله نقل کرده است. عبد الله اولین کسی است که نوشته است. این نوشتن تحت عنوان کتاب نبوده است. کتاب به این معنا. مثلاً کتاب الصلاه کتاب الطهاره نه فرض کنید پانصد تا هفتصد تا هزار تا حدیث بوده است این نوشتار بوده است. کتاب یعنی نوشتار نه کتاب به معنای مصطلح امروز ما. این یک نوشتاری بوده است این نوشتار را ایشان فرض کنید به ابن فضال داده است حالا اگر اینجا درست باشد به برقی پدر داده است یا برقی پدر در کوفه آن را دیده است آورده است قم. این نوشتار به قم آمده است. بهر حال شواهد ما کاملاً روشن است که نوشتار عبد الله بن بکیر به قم آمده است. این الآن روشن است کاملاً. یکیش همین که کلینی آورده است. چون کلینی از پسر برقی نقل کرده است از پدرش از این عبد الله.

سؤال: زراره هم نوشته دارد. چرا نمیفهمیم در نوشته زراره بوده است

پاسخ: چه کسی گفت زراره نوشته دارد؟

سؤال: روایتش

پاسخ: یک روایت هست و فتح ۳۳/۱۸....

لذا اگر نوار من را گوش کنید گفتیم بر فرض هم که ایشان نوشته باشد. چون یک روایت بیشتر نیست دیگر. بر فرض هم نوشتار بوده است نوشته را نداده است. شواهد نیست. اگر نوشته را داده بود در کتب اجازات و فهارس کتاب زراره نقل می شد. در فهارسی که ما داریم الآن نجاشی رحمه الله به زراره می گوید قیل له کتاب الاستطاعه. خب این که به فقه کار ندارد ما حدیث فقهی از زراره داریم. استطاعت که بحث جبر و تفویض باشد ربطی به فقه ندارد. تازه آن هم نجاشی با تردید دارد. بله مرحوم شیخ گفته است له کتب. مرحوم شیخ برای زراره آن وقت طریقتش را که می آورند طریقت برقی پدر است. برقی پدر درسند است. از طریق ابن بته. خود فهرست ابن بته غلط دارد. یعنی فهرست نادرستی است. یعنی اینکه شیخ به ایشان کتب نسبت داده است به زراره و نجاشی حساب دستش نیست این طور نیست. اولاً این کتاب فهرست ابن بته غلط دارد. خودش هم می گوید و فی فهرست ما رواه غلط کثیر. اینکه خود نجاشی دارد. در حقیقت منشأ اشتباه را برقی پدر می داند. چون کان ضعیفا فی الحدیث. احتمالاً روایت زراره در فهرست بوده است خیال کرده است که زراره کتاب دارد. روایات

زراره فراوان است. این اشتباهها خیال کرده است خب ضعف در حدیث و اینها هم هست من دیگر شرح ندادم دیگر دهان من را باز کردید یک مقدارش را گفتیم بقیه اش باشد جای دیگر. اینجا هم در حقیقت خود من الآن نظرم این است که عبد الله بن بکیر را درک نکرده است کتابش را گرفته است. قم آورده است. و کتاب عبد الله هم عنوان ندارد. چون نه نجاشی به آن عنوان داده است. له کتاب بعد می گوید کثیر الروایه. شیخ ندارد این تعبیر را. می گوید له کتاب. دیگر عرض کردم بنا نبود خیلی در بحث وارد شویم. خود من شخصا هنوز در این سند گیر دارم.

س: زراره روایتش شفاهی بوده است

ج: اگر کتبی بوده است فرض کنید از کتاب برایشان خوانده است. به آنها کتاب نداده است. این می خواهم بگویم که اصحاب ما اینقدر دقیق بوده اند. الآن در روایت بخاری و مسلم که دیگر دقیق ترین کتابشان است همچنین چیزی را شما پیدا نمی کنید. نمی توانید بگویید این کی شفاهی بوده است کی کتبی بوده است. روشن شد؟ اما شما اینجا این روایت را می توانید پیدا کنید. یعنی امام باقر شفاهی بوده است. زراره هم به عبد الله بن بکیر شفاهی بوده است ولو کتاب داشته است. خوب دقت می کنید. قبلا می گفتیم اگر نوار را تکرار کنید این ظرافت کار ما را می بینید. ولو اگر زراره نوشته است نوشته اش را به عبد الله نداده است. خوب دقت کنید. کلام را برای عبد الله گفته است اما عبد الله نوشته است. این نوشته اش را به افراد داده است.

حالا اگر این سند درست باشد من جمله محمد برقی. برقی پدر. این نوشته را به قم آورده است.

س: اجازه هم یعنی نداشته است؟

ج: اگر تصور ما باشد که نحو وجاده بوده است اجازه نداشته است. اگر آن تصویری که الآن ظاهر عبارات است می گویند نه اجازه داشته است. این نوشته را ایشان به قم آورده است و پسر ایشان، متأسفانه پسر ایشان به همین اتهام است. یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل. پسر و پدر مثل هم هستند. مرحوم کلینی قدس الله سره روی این نسخه اعتماد کرده است. حالا ممکن است در کتاب خود برقی بوده است. آن وقت نگاه کنید در حدیث شماره هشت حالا بعد می خوانیم دقت کنید در همین بابی که من جلد ۵ صفحه ۲۹۲ تا ۲۹۴. ببینید کلینی را. علی بن محمد بن بendar. این از یک نفر از آن عده است. نگفتم عده من اصحابنا؟ این علی بن محمد بن بendar یک نفرشان است. عن احمد بن ابی عبد الله. این همین برقی پسر است. عن أبیه، این همان برقی پدر است. اما اینجا دارد عن بعض اصحابنا. عن عبد الله بن مسکان. عن زراره. روشن شد؟ اینجا باز هم کلینی این هم همین قصه سمره است که با آن فرق می کند که می خوانیم بعد می خوانیم.

اینجا مرحوم کلینی دقت کردید چه شد؟ اولاً از تمام نسخ احمد نقل نکرده است. از یکی. اینجا هم بعضی اصحابنا دارد. من فکر می کنم اینجا هم باید بعضی اصحابنا باشد. به نظرم اینجا هم افتاده است. اینجا هم مشکل دارد. روایت دوم هم مشکل دارد. به ذهن من این طور است. عرض نمی کنم چون مشایخ نوشته اند این حدیث معتبر است به احترام چیزی نمی گویم. به ذهن من می آید. می گویند وقتی که آن مردک که بود آن گالیله که گفت زمین می چرخد بردند او را محکوم کردند و توبه کرد. بعد که درمی آمد از دادگاه بازپایش رازد به زمین گفت من می دانم تو می چرخی.

بهرحال عن أبيه عن عبد الله بن بكير، عرض کردم مشایخ ما نوشته اند این حدیث معتبر است اما به ذهن من اشکال دارد. بهرحال این یکی. مرحوم کلینی به این نقل اعتماد کرده است. به نقل احمد برقی از پدرش اعتماد کرده است. آن یکی را هم اعتماد کرده است. عن أبي جعفر عليه السلام قال ان سمره بن جندب كان له عذق، عذق عرض کردم شاخه درخت خرما که بار دارد. فی حائط لرجل من الانصار. تا آن جایی که من در ذهنم می آید تازگی نگاه نکردم سابق مثلاً بیست سال قبل یا بیشتر یا کمتر خیلی سعی کردیم این انصار را تشخیص دهیم هنوز فکر نمی کنم پیداش کرده باشیم که این شخص کیست. «وَ كَانَ مَثْرُلُ الْأَنْصَارِيِّ بَبَابِ الْبُسْتَانِ»، منزل یعنی محل زندگی زن و بچه اش. این کان دوم می خورد به سمره «وَ كَانَ يَمُرُّ بِهِ إِلَى نَخْلَتِهِ»، به ظاهراً در بستان. «وَلَا يَسْتَأْذِنُ فَكَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ إِذَا جَاءَ فَأَتَى سَمُرَةً»، ظاهراً سمره مثلاً عمر هر دو شان مثل هم هستند. مثل شمر و عمر غیر منصرف. «فَلَمَّا تَأَبَّى»، بنظر من این طور است حالا این کتب اهل سنت را نگاه کنید بیشتر توضیح داده اند. «جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَشَكَا إِلَيْهِ وَ خَبَرَهُ الْخَبَرُ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ خَبَرَهُ يَقُولُ الْأَنْصَارِيُّ وَ مَا شَكَا وَ قَالَ إِنَّ أَرَدْتَ الدُّخُولَ فَاسْتَأْذِنْ»، اقلایک یا الله بگو به قول امروزی ما. «فَأَبَى»، گفت نه من ملکم است آزادم می خواهم برم سر نخل خودم. «فَلَمَّا أَبَى سَأَوْمَهُ»، حضرت با او معامله کردند. خود مساومه چانه زدن. قبل از حالت بیع را مساومه می گویند. قبل از اینکه عقد خوانده شود. مثلاً می گوید بیست هزار تومان آن می گوید ده هزار تومان بعد پانزده هزار تومان هی بالا و پایین که می گویند مساومه می گویند این را. اصطلاحاً در لغت عرب. تا اینکه بگوید فروختم به این قدر. آن خود عقد است. فاذا الزمه. آن مرحله لزومش است. «حَتَّى بَلَغَ بِهِ مِنَ الثَّمَنِ مَا شَاءَ اللَّهُ»، نوشته است چقدر. چول بالایی بوده است. خوب دقت کنید؟ «فَأَبَى أَنْ يَبِيعَ فَقَالَ لَكَ بِهَا عَذَقٌ يَمُدُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ»، یک درخت خرمایی در بهشت هر قدر بخواهی مثلاً بخواهی این درخت خرما شاخه اش صد کیلومتر باشد. هر چقدر بخواهی شاخه این درخت را برای تو می کشد. یمدّ لك فی الجنة کنایه است. می خواهی هزار کیلومتر. می خواهی کوچک باشد یا بزرگ باشد. این یک عذقی را در بهشت می دهم به این طور. «فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلْأَنْصَارِيِّ»، ببینید تصمیم می گیرند.

«اذْهَبْ فَأَقْلَعْهَا وَ اِزْمِ بِهَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»، یعنی اینجا تا اینجا این طور است. پیغمبر فرمودند این کار را بکن به خاطر قاعده لا ضرر. عرض کردم خدمتان که این قاعده لا ضرر در اینجا فی الاسلام ندارد. این یکی اینجا فی الاسلام ندارد.

آن وقت در کتاب مرحوم آقای صدوق همین روایت آمده است. خوب دقت کنید. همین روایت به اصطلاح که الآن خواندیم این روایت در کتاب صدوق هم آمده است. آن وقت ایشان تعبیرش این است که روی عبد الله بن بکیر. ایشان تعبیرش به اسم خود عبد الله بن بکیر شروع می کند و مرحوم صدوق، متنی را که ایشان این یک روایت است یعنی عبد الله بن بکیر باز از زراره عن ابی جعفر علیه السلام. یعنی روایتی که مال اینجا هست و اصحاب هم گفته اند که این دو متن با اینکه از یک نفر است بر می گردد به این آقا این دو متن با هم دیگر فرق دارند. حالا من ظاهرا نرسیدیم بخوانیم وقت هم گذشت.

فقط من یک نکته ای را خدمت شما عرض می کنم. اینها دقت اصحاب است. نه اینکه خیال کنید اینها مال تسامح و تساهلی است که در قصه است. چون دقت نشده است بررسی نشده است لذا منشأ اینکه چرا ایشان این متن نقل کرده است آن آقا آن متن نقل کرده است. ببینید مرحوم صدوق قدس الله سره در آخر صدو قدر مشیخه طریقی را به عبد الله بن بکیر آورده است. طریق ایشان از احمد اشعری از ابن فضال پدر از عبد الله بن بکیر است. یعنی مرحوم کلینی دو راه از احمد برقی نقل کرده است ایشان بله پیدا شد ۲۳۳، این جلد ۳، «وَرَوَى ابْنُ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّازَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ سَمُرَةَ ابْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَدُوٌّ فِي حَائِطٍ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَانَ مَنُزِلُ الْأَنْصَارِيِّ فِيهِ الطَّرِيقُ»، آن بیاب البستان بود. این دو متن هم با هم فرق می کند. «إِلَى الْحَائِطِ فَكَانَ يَأْتِيهِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ وَ لَا يَسْتَأْذِنُ»، زیادی و کم دارد اصلا با آن فرق می کند. نه فرق کلی. «فَقَالَ إِنَّكَ تَجِيءُ وَ تَدْخُلُ وَ نَحْنُ فِي حَالٍ نَكْرَهُ»، اینها نبود در آن متن نبود. دقت می کنید؟ «فَإِذَا جِئْتَ فَاسْتَأْذِنُ حَتَّى تَتَحَرَّرَ ثُمَّ تَأْذِنَ لَكَ وَ تَدْخُلَ قَالَ لَا أَفْعَلُ هُوَ مَالِي أَدْخُلُ عَلَيْهِ وَ لَا أَسْتَأْذِنُ»، اصلا این با آن هم تفصیل بیشتری دارد هم با آن اصلا فرق می کند. «فَأَتَى الْأَنْصَارِيَّ رَسُولَ اللَّهِ ص فَشَكَا إِلَيْهِ وَ أَخْبَرَهُ فَبَعَثَ إِلَى سَمُرَةَ فَجَاءَهُ فَقَالَ لَهُ اسْتَأْذِنْ عَلَيْهِ»، مثلا اینجا تعبیرش این است. پیغمبر امر فرمودند که اجازه بگیر. «فَأَبَى وَ قَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِلْأَنْصَارِيِّ فَعَرَضَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَشْتَرِيَ مِنْهُ بِالثَّمَنِ فَأَبَى عَلَيْهِ وَ جَعَلَ يَزِيدُهُ»، یعنی جعل رسول الله. مزایده با آن. هی برد بالا. «فَيَأْبَى أَنْ يَبِيعَ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ لَهُ لَكَ عَدُوٌّ فِي الْجَنَّةِ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ ذَلِكَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْأَنْصَارِيَّ أَنْ يَقْلَعَ الثَّخْلَةَ فَيُلْقِيَهَا إِلَيْهِ وَ قَالَ لَا ضَرَرَ وَلَا إِضْرَارَ»، حالا در بعضی از نسخ اضرار است یا ضرار است.

سرّ قصه مال کجا است؟ سرّ قصه این است که مرحوم نجاشی از نسخه احمد برقی به پدرش نقل کرده است که اصنافا هر دو از این جهت مشکل دارند. ثقه هستند اما مبانی حدیثشان ضعیف است. و بالعکس مرحوم شیخ صدوق از احمد اشعری است که فی غایه دقت و المتان است. و ایشان هم این دیگر جزء مسلمات ما است، در سفری که به کوفه آمده است، چون احمد اشعری به کوفه آمده است، در سفری که به کوفه آمده است کتب ابن فضال پدر، حسن بن علی بن فضال، آنها را با خودش برده است برای قم. و حسن الی ماشاء الله از عبد الله بن مغیره نقل می کند. این دیگر هیچ مشکل ندارد. تصادفا طریق کلینی مشکل دارد طریق صدوق ندارد. متنش هم از آن روشن است. دقت کردید خواندم برایتان اجمالا. متنش از آن قشنگ تر است. به ذهن ما می آید که این نسخه ای را که صدوق داشته است بهرحال روشن شد کتاب و نوشتار عبد الله بن بکیر به قم آمده است. این را روشن شد برایتان؟ لکن دو متن الآن از دو بزرگ به ما رسیده است. یکی مرحوم کلینی که انصافا هم سندش هم متنش خالی از اشکال نیست. یکی هم آن که مرحوم شیخ صدوق آورده است. احتمال هم دارد که شیخ صدوق تأیید شده است نسخه توسط ابن ولید. متن صدوق و سندش خوب است هیچ مشکل ندارد. آن متن مشکل دارد متن کلینی و سندش.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.